

POSTMODERNISM: A Very Short Introduction

Christopher Butler. Oxford: Oxford University Press, 2002.

First Edition, 152 Pages.

کتاب از پنج فصل اصلی تشکیل شده است. نخستین و واپسین فصل نسبتاً کوتاه‌اند. سه فصل میانی، که مطالبی کلیدی و گاه بسیار جالب را در خود جا داده‌اند، به شکلی محسوس، مفصل‌تر و طولانی‌ترند. پیش از فصل اول، «فهرست تصاویر» را داریم و پس از فصل پنجم نیز به ترتیب «مراجع»، «منابعی برای مطالعه‌ی بیشتر» و در پایان هم «نمایه‌ نام‌ها». شاکله‌ کلی اثر این است:

List of illustrations viii

1. The rise of postmodernism 1

2. New ways of seeing the world 13

3. Politics and identity 44

4. The culture of postmodernism 62

5. The 'postmodern condition' 110

References 129

Further reading 133

Index 135

نظم منطقی و انسجام مطالب اثر در درون هر فصل نسبتاً خوب است، اما مواردی را قابل ذکر می‌دانیم:

الف. با توجه به مطالب «مقدمه‌وار» و «معرفی‌گونه‌ای» که در فصل اول، یعنی «پیدایش (طلوع/ظهور؟!) پسامدرنیسم» آمده‌اند، بهتر می‌بود «درآمد»ی برای کتاب در نظر گرفته شود. احتمالاً نویسنده از این کار صرف‌نظر کرده است تا فصل اول کتابش بیش از حد

کوتاه نشود. به هر حال، به نظر می‌رسد جای جملات زیر، که پیوندشان با جملات پیرامونی نیز چندان محکم نیست، در مقدمه باشد، نه در فصل مربوط به «پیدایش»:

"I will be writing about postmodernist artists, intellectual gurus, academic critics, philosophers, and social scientists in what follows, as if they were all members of a loosely constituted and quarrelsome political party" (p. 2).

"But these ideas and attitudes have always been very much open to debate", and in what follows I shall combat postmodernist scepticism with some of my own. Indeed, I will deny that its philosophical and political views and art forms are nearly as dominant as a confident proclamation of a new 'postmodernist' era might suggest" (p. 5).

"We will look at some examples of this later on" (ibid.).

ب. هر فصل به چند زیر فصل تقسیم گردیده، اما نویسنده در فهرست کتاب تنها به ذکر عناوین کلی فصول بسنده کرده است.

میزان اعتبار منابع از جهت علمی بسیار خوب است. بخش‌هایی از آثار اندیشمندان موسوم به پسامدرن (بارت، فوکو، لیوتار و دیگران)، برخی از دیدگاه‌های متفکرانی که دربارهٔ پسامدرن‌ها قلم زده‌اند (سیلا بن حبیب، لیندا هاچینسون و...)، و همچنین بخش‌هایی از آثار داستان‌نویسان پسامدرن (مثل والتر آیش) در خود متن نقل شده‌اند. علاوه بر این در بخش «مراجع»، به آثاری اشاره شده است که در نگارش هر فصل، راهنما و راه‌گشا بوده‌اند و در میان آنها نوشته‌هایی از چند چهره‌ی مطرح، از جمله ادوارد سعید و برونو لاتور، به چشم می‌خورد. منابعی هم که در دو صفحه (۱۳۴-۱۳۳) برای مطالعه‌ی بیشتر معرفی شده‌اند، بسیار جالب توجه‌اند.

کتاب آقای باتلر در سال ۲۰۰۲ به چاپ رسیده است و در میان منابع او، آثار منتشر شده در دهه‌های ۱۹۸۰، ۱۹۹۰ و سال ۲۰۰۱ میلادی نیز دیده می‌شود. در میان این آثار هیچ نامی از کتاب لارنس کهون تحت عنوان "From Modernism to Postmodernism : an Anthology" (چاپ اول: ۱۹۸۱؛ چاپ دوم: ۲۰۰۳) برده نشده است. ترجمه‌ی این کتاب، ویراسته‌ی عبدالکریم رشیدیان، در زبان فارسی موجود است (نشر نی، ۱۳۸۱).

میزان دقت در استنادات و ارجاعات اثر از جهت توجه به اصول منبع‌دهی علمی - می‌توانست بهتر باشد:

الف. در غالب موارد، نویسنده در پایان نقل‌قول به ذکر عنوان اثر و سال چاپ بسنده کرده است (صص ۲۹، ۳۱، ۵۳، ۵۵، ۷۲، ۸۸، ۹۷، ۱۰۳ ... متن اصلی)؛

ب. گاه نیز حتی از ذکر عنوان اثر خودداری، و تنها به مجموعه‌آثار اشاره کرده است:

"Roland Barthes, *Oeuvres Complètes* vol. I (1942-65)" (p. 9).

توضیح: با توجه به آنکه هر یک از مجلدهای مجموعه‌آثار بارت بر ۱۵۰۰ صفحه بالغ می‌شود، چاره‌ای نیست جز آنکه از پی‌گیری جملات نقل شده صرف‌نظر کنیم.

ج. اگر ترجمه‌ی کتاب را ملاک قرار دهیم، این پژوهش را بسیار غیرعلمی و غیرفنی خواهیم یافت: ن.ک. ص ۱۱ ترجمه: «[این مسائل] را لودویگ ویتگنشتاین بسیار روشن‌تر و بهتر بررسی کرده بود و خود دریدا نیز بعدها به این امر اشاره می‌کند».

توضیح: طبعاً خواننده از خود می‌پرسد که دریدا **کجا** «به این امر اشاره می‌کند». خوشبختانه در متن اصلی، چنین جمله‌ای دیده نمی‌شود و، این‌طور که به نظر می‌رسد، مترجم، باز هم به دلیل فهم نادقیق از متن، بخشی از جمله را به اشتباه جابه‌جا کرده و در عین حال، به ناچار، تغییر داده است. عبارات متن اصلی این‌هايند (زیر جمله جابه‌جا شده خط می‌کشیم):

Derrida struggled with him (in *De la grammatologie*) apparently in blissful ignorance of the fact that many of the problems which concerned him, and the (very slippery) position he himself came to, had, in the opinion of many in the philosophical community (even in France)," been far better stated and more rigorously analysed by Ludwig Wittgenstein" (p. 8).

د. در عین حال توجه داشته باشیم که در متن اصلی، و در همین سه خط آخر، خود نویسنده نیز حتی یک نمونه از این «جامعه فلسفی (حتی در خود فرانسه)»، که ویتگنشتاین را بر دریدا برتری می‌داده است، ارائه نمی‌دهد (در ترجمه، این بخش حذف گردیده).

به راستی نمی‌توان گفت که نویسنده جانب امانت را نگاه نداشته است. با این حال:

الف- شباهت‌هایی میان این پژوهش و دیدگاه‌های لارنس کهنون (*از مدرنیسم تا پست‌مدرنیسم*، فوق‌الذکر) دیده می‌شود (به عنوان مثال، ن.ک. فصل اول)؛
ب- برخی نکات، مثلاً در فصل چهارم، ما را به یاد برخی عقاید رولان بارت در خصوص رابطه‌ی ناسازمند هنر آوانگارد (پیش‌تاز) و نظام بورژوایی می‌اندازند (ن.ک. صص ۸۶، ۱۳۰ و ۱۴۳ ترجمه/ ۶۴، ۹۴، ۱۰۴ متن اصلی). برای بررسی آرای بارت در این خصوص، ن.ک. *نقد‌ها و نوشته‌ها درباره‌ی تأثیر*، نشر قطره، ۱۳۹۲ (چاپ اول ۱۳۹۰)، به ویژه مقاله‌ی «پیش‌تاز کدام تأثیر؟»، ص ۲۹۳-۲۸۹؛

ج- تأثیر *اسطوره‌شناسی‌های بارت* را نیز به شکل پراکنده در جای‌جای کتاب می‌توان دید، که البته با توجه به ارجاعات به بارت، خاصه در بخش‌های آغازین، شاید امری طبیعی باشد؛
د- به نظر می‌رسد که در بحث از رابطه‌ی هنر و مقاومت (ن.ک. نقل قول ص ۱۰۲ متن اصلی/ ۱۴۰ ترجمه)، می‌بایست از ژیل دلوز نیز یاد شود که در سخنرانی‌ای تحت عنوان *آفرینش‌گری چیست؟* به تاریخ ۱۷ مارس ۱۹۸۷ در چارچوب "Les Mardis de la Fondation"، مشخصاً هنر را، با الهام از آندره مالرو، یک «کنش مقاومتی» می‌خواند.

در کل کتاب خوبی است. خاصه از آن رو که بخش اعظم آن (سه فصل میانی) به یکی از مهم‌ترین و جذاب‌ترین ویژگی‌های پسامدرنیسم اختصاص یافته است: مرکزیت بخشیدن به کسانی که به حاشیه رانده شده‌اند (به یاری خداوند، در مقاله از آن سخن خواهم گفت). علاوه بر این، می‌توان در پژوهش باتلر مرزبندی نسبتاً مشخصی میان هنر مدرن و هنر پسامدرن را یافت که در غالب کتاب‌های مرتبط، دست‌کم بدین وضوح دیده نمی‌شود.

گاه شیوه‌ی نقد و بررسی آرای برخی متفکران **تا حدودی** غیرمنطقی، جانب‌دارانه و ناعادلانه به نظر می‌رسد. در بخش‌های آغازین متن، نوعی «خصومت» نسبت به ژاک دریدا، به طور خاص، دیده می‌شود: به عنوان مثال، ن.ک. ص ۲۴ متن اصلی/ ص ۳۱ ترجمه، جایی که نویسنده سخنرانی‌های دریدا را «تک‌گویی‌هایی بی‌مهار، نامنسجم، نامتمرکز و طولانی» می‌شمارد و هیچ استثنایی هم قائل نمی‌شود:

"[...](rather like Derrida's own lectures, which became freewheeling, disorganized", unfocused, lengthy monologues).

توضیح: البته سخنرانی‌های دریدا بیش از حد طولانی‌اند، اما صفاتی چون «نامنسجم» یا «نامتمرکز» را باید با احتیاط درباره آنها به کار برد.

در جایی دیگر، یعنی در فصل سوم تحت عنوان "politics and identity"، نویسنده میشل فوکو را مورد انتقاد قرار می‌دهد و از او به عنوان کسی یاد می‌کند که «روایتش از تاریخچه آسایشگاه‌های روانی، آن طور که باید، از مبانی تجربی مستحکمی برخوردار نیست» (ص ۴۸ متن اصلی/ص ۶۵ ترجمه)؛ کسی که «از تفسیرهای سیاسی و ارائه‌ی نظریه‌های اخلاقی واضح و آشکار اجتناب می‌ورزد» (ص ۴۸ متن/ص ۶۶ ترجمه)؛ کسی که جز «اصلاحاتی جزئی و در مقیاس محدود را توصیه نمی‌کند» (۶۶/۴۹) و «جایگاه عاملیت و مسئولیت فردی را دست کم می‌گیرد» (همان‌جا).

چند نکته درباره این انتقادات :

یک. این «مبانی تجربی مستحکمی» که باید تاریخ تیمارستان‌ها بر آنها استوار گردد، کدام‌هایند؟

دو. فوکو در مهم‌ترین آثار خود، از جمله کلمات و چیزها، تاریخ جنون و مراقبت و تنبیه، خوانشی جدید از تاریخ اروپا را بر اساس جهش‌هایی که، در اعصار مختلف، در پیکربندی‌های دانایی این قاره رخ داده است، ارائه می‌دهد. او همچنین تغییر نظام ملوک‌الطوایفی به نظام انضباطی و سپس به نظام متکی بر کنترل را بررسی کرده است. آیا باید از او انتظار داشت که حتماً، در آثار فلسفی-تاریخی خود، «تفسیرهای سیاسی و [...] نظریه‌های اخلاقی واضح و آشکار» نیز ارائه دهد؟

سه. همه می‌دانند که فوکو در تظاهرات دانشجویی ماه مه ۱۹۶۸ در صف اول تظاهرکنندگان حضور داشت (عکس‌هایی از او در دست است)؛ همه می‌دانند که هر جا انقلابی به وقوع می‌پیوست، خواه در آفریقا و خواه در خاورمیانه، فوکو خود را به محل می‌رساند و حمایت خود را از آن انقلاب اعلام می‌کرد (او به مناسبت پیروزی انقلاب اسلامی به ایران هم آمد). آیا می‌توان فوکو را متهم کرد به این که او موضع‌گیری سیاسی نداشته یا در مقیاس محدود عمل کرده است؟

چهار. فروپاشی فاعل شناسا و تبدیل او به «معبّر»ی برای گفتمان یکی از اصول خدشه‌ناپذیری است که هم در فلسفه و هم در هنر و ادبیات پسامدرن جایگاهی محوری دارد. در جای‌جای کتاب باتلر نیز به این موضوع اشاره شده است (مثلاً در همین فصل سوم

و در بخش مربوط به «خویشتن و هویت»، و نیز در فصل چهارم، بخش مربوط به «رمان پسامدرن». آیا در چارچوب این نوع نگرش - با درستی یا نادرستی‌اش کاری نداریم - می‌توان از «عاملیت و مسئولیت فرد» سخن گفت؟

- مثال سوم و - فعلاً - آخر از برخی قضاوت‌های نسبتاً غیرمنطقی: ص ۳۹-۴۰ متن اصلی/ص ۵۳ ترجمه (انتقاد از بودریار به دلیل استفاده‌ی استعاره‌ی از مفاهیم علمی و ارجاع به "Sokal" و "Bricmont" برای سندیت بخشیدن به این انتقاد):

یک. دفاع باتلر از علم و دستاوردهای آن (ص ۵۲-۵۰) کاملاً به‌جا است؛

دو. او حق دارد به علم‌ستیزی پسامدرن‌ها انتقاد کند (همان جا)؛

سه. اما ابداً نمی‌توان به یک فیلسوف انتقاد کرد که چرا از یک واژه علمی در جهت تبیین یک دیدگاه استفاده کرده، یا چرا آن را تغییر داده است. نویسنده خودش هم می‌داند که اصطلاحاتی چون "hyperspace" و "non-Euclidean space" اصطلاحاتی استعاره‌ای‌اند (او در فصل دوم کتابش استعاره را یکی از «شیوه‌های جدید نگریستن به دنیا» معرفی می‌کند: ص ۳۷-۳۱) و نمی‌توان آنها را شاهی بر «کژفهمی و سوءاستفاده»ی بودریار از علم دانست.

به رغم مثال‌های بالا، در بسیاری موارد، تحلیل‌های نویسنده علمی و بی‌طرفانه‌اند. اثر از دیدگاه‌های نو و ساختار و تنظیم علمی جدید بی‌بهره نیست. اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوییم: تمایز میان پسامدرنیسم فرانسوی و نسخه‌ی آمریکایی آن (فصل اول)، بر شمردن عناصر محوری نگرش پسامدرنیستی (فصل دوم)، تأکید بر جایگاه مرکزی اقلیت‌ها و رانده‌شدگان (فصل سوم)، جدا کردن هنر و ادبیات پسامدرن از نمونه‌های مدرنشان (فصل چهارم)، و سرانجام توضیح شرایط پسامدرن با تأکید بر نقش رسانه‌ها (فصل پنجم) از ویژگی‌های بارز این کتاب است.

میزان سازواری محتوای علمی و پژوهشی اثر با مبانی و پیش‌فرض‌های مورد قبول مطرح (در حوزه موضوعی و ارائه شده در متن) خوب است و خوشبختانه در این کتاب نکته‌ای مغایر با مبانی و اصول دینی و اسلامی دیده نمی‌شود. این البته یک کتاب درسی نیست، اما به‌هرحال محتوای کتاب‌هایی از این دست می‌تواند جزء دانش عمومی مدرس به حساب آید و گاه در

درس‌هایی همچون نقد ادبی و تاریخ ادبیات فرانسه مورد ارجاع قرار گیرد. البته ترجمه‌ی فارسی را به هیچ رو نمی‌توان به عنوان یک منبع به دانشجویان معرفی کرد. کتاب فاقد مقدمه است. اما فصول آن، چنانکه گفته شد، نکات مهمی را در خود جای داده‌اند. در نتیجه‌گیری ضمنی پایان کتاب، نویسنده در عین بیان این نکته که دوران بیشترین تأثیرگذاری پسامدرنیسم به پایان رسیده است، اظهار می‌دارد که دیالکتیک واقعیت و تصویر، عقل و شکاکیت و غیره، به عنوان میراث پسامدرنیسم هنوز زنده است. علاوه بر این‌ها، اثر حاوی بیست و یک تصویر جالب از ماجراجویی‌های هنر پسامدرن در حوزه‌های نقاشی، عکاسی، سینما، معماری و ... است که به فهم بهتر ویژگی‌های این هنر کمک می‌کنند.

اثر رویکرد خاصی به دین و اسلام ندارد. اما از یک نکته نباید غافل بود: اندیشه‌های پسامدرن نوعی شکاف را در دستاوردهای مدرنیته اروپای غربی و آمریکای شمالی ایجاد کرده‌اند. معنای این شکاف آن است که غرب دیگر خود را محور اندیشه‌ی جهانی نمی‌داند و لزوم شنیدن صداهای دیگر - صدای رانده‌شدگان - را احساس کرده است. با توجه به این فرصت - که هنوز از دست نرفته - فرهنگ ایرانی-اسلامی ما می‌تواند، با قدری زیرکی و تیزبینی، صدای خود را به گوش جهانیان برساند. مادام که این فرصت وجود دارد، گویی هنوز در عصر پسامدرن به سر می‌بریم.